

فیودور داستایوسکی
قمارباز
- از یادداشت‌های یک جوان -
ترجمه‌ی سروش حبیبی



جهان کلاسیک

یک

عاقبت از سفر دوهفته‌ای‌ام بازگشتم. گروه ما سه روز بود که به رولتن‌بورگ^۱ آمده بودند. خیال می‌کردم با بی‌صبری در انتظار بازگشت من‌اند، ولی اشتباه کرده بودم. ژنرال بسیار بی‌خیال به‌نظر می‌رسید. از سر نخوت چند کلمه‌ای با من حرف زد و بعد مرا به خواهرش حواله کرد. پیدا بود که توانسته بودند از جایی پولکی وام بگیرند. حتا به‌نظرم رسید که ژنرال کمی از حضور من خجالت می‌کشد. ماریا فیلی پونا^۲ یک سر داشت و هزار سودا. چند کلمه‌ای سرسری با من حرف زد، ولی پول را گرفت و شمرد و به گزارشم تا آخر گوش کرد. برای ناهار منتظر مزن‌تسف^۳ و مردکی فرانسوی و یک آقای انگلیسی بودند. طبق معمول، به شیوه‌ی مسکویی‌ها، همین که پولکی دست‌شان رسیده بود مهمان دعوت کرده بودند. پولینا الکساندرونا^۴ وقتی مرا دید پرسید این همه وقت کجا بودم، ولی منتظر جوابم نشد و رفت. البته به‌عمد. ولی من باید هر طور شده سنگ‌هایم را با او وا بکنم. شورش را درآورده. دلم از دستش خیلی پُر است.

۱. Roulettenburg؛ داستایوسکی ابتدا این نام را بر این داستان گذاشته بود. از آن‌جا که رولت (چرخ بخت) نمادی برای قمار و قمارخانه است اگر قرار بود این اسم را ترجمه کنیم، لابد بایست آن را قمارشهر یا شهر بازی بنامیم. (تمام پانویس‌های کتاب از مترجم هستند.)

2. Maria Philippovna

3. Mezentsov

4. Paulina Alexandrovna

اتاقکی در طبقه‌ی چهارم هتل به من داده‌اند. این‌جا همه می‌دانند که من جزء همراهان ژنرال‌م. پیداست که این‌ها در این مدت توانسته‌اند توجه همه را به خود جلب کنند. همه خیال می‌کنند که ژنرال از ارباب‌های کله‌گنده و بسیار پول‌دار روسیه است. پیش از ناهار ضمن خُرده‌فرمایش‌های دیگر دو اسگناس^۱ هزارفرانکی به من داد که خُرد کنم. این اسگناس‌ها را در دفتر هتل خرد کردم. حالا، دست‌کم یک هفته‌ای به ما طوری نگاه می‌کنند که انگاری میلیونریم. می‌خواستم می‌شما و نادیا را به گردش ببرم، اما پایین پله‌ها که رسیدم از بالا صدایم کردند. به دفتر ژنرال احضار شده بودم. لازم دیده بود نگران باشد که من بچه‌ها را کجا به گردش می‌برم. این آدم واقعاً نمی‌تواند در چشم من نگاه کند. البته هیچ بدش نمی‌آمد که بکند، ولی من هر بار با نگاهی چنان نافذ، یعنی گستاخ، جوابش را می‌دهم که انگاری شرم می‌کند. باد به بروت خود انداخت و مقادیری کلمات قلنبه و عبارات بزرگ‌تر از دهانش در پی هم ردیف کرد و کوشید جمله‌های طویل بسازد و اجزاء آن‌ها را درست درهم اندازد، ولی نتوانست. عاقبت در ماند و خلاصه به زبان خودش به من فهماند که باید بچه‌ها را جایی دور از کازینو، مثلاً در پارک، به گردش ببرم و عاقبت اوقاتش تلخ شد و به لحن عتاب افزود: «آخر می‌ترسم هوس کنید و با آن‌ها به کازینو بروید و آن‌ها را هم به پای میز رولت ببرید.» و اضافه کرد: «بینخشید، ولی می‌دانم که شما هنوز خیلی سبک‌سرید و بعید نیست که... شاید قمار کنید. به‌رحال گرچه مربی شما نیستم، و هیچ میلی هم ندارم که این وظیفه را به عهده بگیرم، دست‌کم حق دارم میل داشته باشم که شما... به اصطلاح حیثیت مرا لکه‌دار نکنید...»

من با خونسردی جواب دادم: «آخر با جیب خالی که نمی‌شود قمار کرد. آدم باید پولی داشته باشد که ببازد!»

۱. اسگناس از واژه‌ی روسی آسیگناسیا به فارسی وارد شده است. اما بعضی آن را اسکناس با «ک» می‌نویسند، گرچه اسگناس تلفظ می‌کند، زیرا راحت‌تر در زبان می‌گردد. من آن را با «گ» نوشتم که منطقی‌تر است.

ژنرال کمی سرخ شد و گفت: «فوراً حساب‌تان را تسویه می‌کنم!» و اندکی در کشوه‌های میزش دنبال چیزی گشت و یادداشت‌های دفترچه‌اش را بررسی کرد و معلوم شد که نزدیک صد و بیست روبل به من بدهکار است.

گفت: «حالا چه جور تسویه حساب کنیم؟ ببینیم می‌شود چند تالر^۱ بیاپید عجلتاً این صد تالر را داشته باشید. باقی‌اش هم جایی نمی‌رود.»
من پول را گرفتم، و چیزی نگفتم.

«خواهش می‌کنم از حرف‌های من نرنجید. چون می‌دانم خیلی زودرنج تشریف دارید... این تذکر مرا به حساب... به اصطلاح هشدار بگذارید. و خوب، من از این بابت حق دارم که...»

قبل از ناهار که با بچه‌ها به هتل بازمی‌گشتم، به موکب چنین و چنانی برخوردم. دارودسته‌ی ما بودند که سواره به تماشای نمی‌دانم کدام ویرانه می‌رفتند. دو کالسکه‌ی بسیار فاخر، اسب‌های بسیار اصیل... مادموازل بلانش^۲ در یکی از کالسکه‌ها بود با ماریا فیلی پونا و پولینا. مردک فرانسوی و آقای انگلیسی و ژنرال، سوار اسب، کالسکه‌ها را همراهی می‌کردند. رهگذران به تماشا می‌ایستادند. این‌ها با این بازی‌هاشان توجه همه را به خود جلب کرده بودند. ولی این کارها برای ژنرال عاقبت خوبی نخواهد داشت. من حساب کردم که با چهار هزار فرانکی که من آورده بودم و آن‌چه از قرار معلوم توانسته بودند از جایی وام بگیرند، باید هفت هشت هزار فرانکی داشته باشند. ولی این‌ها پولی نبود که با ریخت و پاش مادموازل بلانش به جایی برسد.

مادموازل بلانش هم با مادرش در هتل ما ساکن‌اند. مردک فرانسوی هم همین‌جاست. پیشخدمت‌ها Mr. le Comte^۳ خطابش می‌کنند. مادر مادموازل بلانش

۱. Thaler؛ از قرن شانزدهم تا نوزدهم واحد پول بوده است در آلمان و اتریش.

2. Blanche

۳. یعنی آقای کنت.